



## برخی خطاهای تفسیری

تفسیر و مباحث

محمد تقی میرزایی

برخی از آیات قرآن کریم توسط جمعی از اندیشمندان تفسیر شده است که با قواعد و روش های مورد قبول در تفسیر و نیز بررسی های موشکافانه عقلی سازگار نیست. این که چه عواملی باعث شده که این گونه تفسیرهای ناصواب صورت گیرد، نیازمند بررسی تفصیلی است که در این مقال نمی گنجد، لکن در ضمن تبیین برخی خطاها، به عوامل اصلی این خطاها اشاره خواهد شد. از باب نمونه یکی از آیات مورد بررسی قرار می دهیم:

فاعلم أنه لا إله إلا الله . (محمد، ۱۹/۴۷)

عامل اصلی در پذیرش این گونه تفسیرها، پیش فرض های کلامی غیر قطعی است. برخی از دانشمندان نیز، که این آیه ی شریفه را- با تفسیر مورد بحث آن- مورد استفاده قرار داده اند، متکلمان هستند و یا دیگر دانشمندانی که بنا بر ضرورت به بحث های کلامی پرداخته اند.

توضیح آن که متکلمان در بحث از معرفت خداوند تعالی، سخن را از این نقطه شروع می کنند که آیا معرفت خداوند تعالی واجب است یا نه؟ اکثر متکلمان به چنین پرسشی، پاسخ مثبت می دهند و معرفت خداوند را واجب

می شمارند. آنگاه در پی این پرسش و دریافت پاسخ آن، پرسشی دیگر مطرح می شود که معرفت خداوند را باید به طریق نظری به دست آورد و یا از طریق تقلید نیز چنین معرفتی حاصل می گردد. هر چند که در تاریخ علم کلام، عده ای از متکلمان، حصول معرفت نسبت به ذات حق را، از روی تقلید صحیح می دانسته اند، ولی اکثر متکلمان بر وجوب نظری معرفت خداوند اعتقاد داشته اند. و آنگاه سؤال دیگری مطرح می شده است که با استناد به چه منبعی وجوب نظری معرفت خداوند را دریافته ایم؟ عقل یا نقل؟ در این جا متکلمان به دو دسته تقسیم می شوند: یک دسته معتزله - از متکلمان اهل تسنن - و امامیه از شیعیان هستند، که معتقدند که منبع این وجوب، عقل است و نقش نقل و شرع در این مورد ارشاد و تأکید حکم عقل است. و دسته دیگر متکلمان اشعری هستند که معتقدند منشأ این وجوب، شرع و ادله ی نقلی است.

همین جا باید تأکید کرد که این تقسیم فراگیر نیست و شامل همه ی متفکران دینی نمی گردد و همواره می توان متکلمان و یا متفکران دینی را نشان داد که به روشی غیر از آنچه که در تقسیم فوق آمده است، درباره ی مسائل اساسی دین اندیشیده اند. کسانی که بر وجوب نظری معرفت در اصول دین اعتقاد داشته اند بنابر این که منشأ وجوب را چه بدانند (عقل یا شرع) همواره استدلال هایی را برای صحت اعتقاد خود ارائه داده اند. طرفداران مکتب اشعری با استدلال نقلی، درستی اعتقاد خود را نشان می داده اند و امامیه و معتزله نیز استدلال عقلی را به عنوان استدلال اصلی و اولیه، و استدلال نقلی را برای تأیید و تأکید بر استدلال عقلی، در درستی اعتقاد خود آورده اند.

بنابر این هر دو دسته از استدلال به آیات قرآنی و یا روایات معصومان استفاده می کرده اند. در نهایت یکی به عنوان استدلال اصلی و دیگری به عنوان حکم عقل و تأیید آن. یکی از آیاتی که مکرر از سوی هر دو دسته، در این که معرفت خداوند تعالی و دیگر عقاید اساسی دین، به طور نظری واجب است، مورد استفاده قرار گرفته، آیه مورد بحث می باشد. عده ای از دانشمندان متکلم و یا غیر متکلم که از این آیه ی شریفه استفاده ی کلامی - به گونه ای که در بالا گفته شد - کرده اند عبارتند از:

الف) فقیه و متکلم مشهور، فاضل مقداد سیوری (م ۸۲۶ هـ) ۱: وی هنگامی که به این قسمت از سخن علامه ی حلی (ره) می رسد که می گوید:

اجمع العلماء كافة على وجوب معرفة الله تعالى وصفاته الثبوتية والسلبية و

ما یصح علیه وما یمتنع عنه، والنبوة والامامة والمعاد.

ابتدا دلایل عقلی خود را بر صحت چنین اجماعی ارائه می کند و سپس می گوید:  
و اما الدلیل السمعی فلوجهین، الاول قوله تعالی: فاعلم أنه لا إله إلا الله...  
و الامر للوجوب.

ایشان از این که «اعلم» فعل امر است و فعل امر در علم بلاغت و اصول فقه برای  
وجوب به کار می رود، نتیجه گرفته اند که: بدست آوردن علم به این که «هیچ معبودی  
جز خداوند یکتا نیست» واجب و ضروری است.

همین شکل استدلال را نیز مرحوم سید اسماعیل طبرسی نوری در کفایة الموحدین  
- البته مختصرتر - تکرار کرده است. شهید ثانی (ره) نیز در حقایق الایمان این آیه ی  
شریفه را یکی از دلایل معتقدان به وجوب حصول یقین<sup>۲</sup> در اصول دین و از جمله  
توحید شمرده است، هر چند که خود آن بزرگوار در این که این آیه ی شریفه چنین  
مطلبی را برساند تردید می کند.

ابن شهر آشوب نیز از این آیه بر نظری بودن معرفت خداوند استدلال می کند<sup>۳</sup>. از  
ظاهر سخنان محقق طوسی (ره)<sup>۴</sup> نیز بر می آید که وی نیز استدلال بر آیه ی شریفه را در  
اكتساب نظری معرفت بر توحید پذیرفته است.

فخر رازی<sup>۵</sup> نیز که اساسا استدلال به آیه ی شریفه را موجب دور می داند - زیرا پذیرش  
امر به معنی پذیرش امر است و پس از پذیرش امر نیز نیازی به مضمون امر وجود ندارد -  
پس از این که، استدلال بر آیه ی شریفه را می پذیرد، می گوید: مقصود از علم در آیه ی  
شریفه، قطع و یقین نسبت به شخص پیامبر (ص) و تقلید نسبت به پیروان ایشان است و  
یا این که مقصود قطع و یقین نسبت به شخص پیامبر (ص) و ظن غالب نسبت به پیروان  
ایشان است. ظاهر سخن عزالدین محمود کاشانی در مصباح الهدایه<sup>۶</sup> و سید حیدر  
آملی در اسرار الحقیقة<sup>۷</sup> نیز پذیرش دلالت آیه بر آنچه که متکلمان می گویند، می باشد.

### دلایل نادرستی این تفسیر

الف) تقریباً همه ی مفسران، معنی آیه ی شریفه را برخلاف این رأی متکلمان بیان  
کرده اند و اتفاق آرای مفسران و یا شهرت آرای مفسران هر چند که برای یک محقق  
حجت نیست تا بدان سبب از رأی معتبر خود دست بکشد، ولی قرینه ای مناسب - و

احیاناً قوی - خواهد بود که در صحت رأی تردید نماید. آنچه که مفسران در تفسیر آیه‌ی مورد بحث گفته‌اند به طور اختصار چنین است:

۱. مقصود از فعل امر - فاعلم - امر به اکتساب علم نیست بلکه امر بر ثبات بر علم سابق است.<sup>۸</sup> عده‌ی بسیاری از مفسران این رأی را برگزیده‌اند. علامه طباطبایی در این باره فرموده‌اند:

إذا علمت أن الأمر كما ذكر من سعادة هؤلاء وشقاوة أولئك فثبت على ما أنت عليه من العلم بوحداية الله سبحانه، فمعنى الأمر بالعلم على هذا هو الأمر بالثبات على العلم....

۲. تمسک به علم سابق است، یعنی چون در آیات قبلی خداوند فرموده است که بر قلوب مشرکان مهر می‌نهد و آنان را با گناهانشان، وامی‌گذارد در حالی که در باره‌ی هدایت یافتگان بر عکس است. بنابراین بر علم خود بر وحدانیت خداوند تمسک کن و از او مغفرت بخواه تا از کسانی نباشی که خداوند بر قلوبشان مهر می‌نهد.<sup>۹</sup>

۳. تعلق به آیات قبلی دارد، یعنی چون در آیات قبلی از قیامت سخن رفته است اکنون در این آیه بیان می‌کند که هنگام وقوع قیامت هر حکومتی باطل می‌گردد و حکومت و سلطنتی جز برای خداوند نخواهد بود.<sup>۱۰</sup>

۴. بدان که خداوند علم توحید را به تو افاضه کرده است.<sup>۱۱</sup>

۵. مقصود از فعل امر در اینجا، اخبار است.<sup>۱۲</sup>

۶. مقصود یاد و ذکر (لا اله الا الله) است زیرا منشا ذکر، علم به مذکور است.<sup>۱۳</sup>

۷. پیامبر اسلام (ص) چون از آزار قوم خود دل‌تنگ می‌شد، خداوند به او اعلام

می‌کند که کسی جز خداوند یکتا، کاشف آزار قوم او، از وی نخواهد بود.<sup>۱۴</sup>

در آرای مفسران دیگری نیز دیده می‌شود که همگی کوشیده‌اند آیه‌ی شریفه را به گونه‌ای تفسیر کنند - برخلاف رأی متکلمان - که از آن امر به اکتساب علم توحید، استفاده نشود.

زیرا این مفسران با وجود اختلاف مذاهب، همگی متفق هستند که لازمه‌ی عصمت پیامبر علم به توحید است. در حالی که لازمه‌ی امر به اکتساب علم توحید، فقدان چنین علمی قبل از این امر می‌باشد. بنابراین برای رفع این ناسازگاری یکی از تفسیرهای فوق را برگزیده‌اند.

ب) چنان که گفته شد اصولاً متکلمان آیه‌ی شریفه‌ی مورد بحث را بدین سبب مورد استفاده قرار داده‌اند، تا اثبات کنند که هر مکلفی که واجد قدرت تفکر باشد واجب است به طور نظری بر توحید و دیگر معارف اساسی دین معرفت حاصل کند. از طرف دیگر می‌دانیم که پیامبر اسلام (ص) در سن چهل سالگی مبعوث به رسالت شدند یعنی هنگامی که ایشان به رسالت مبعوث شدند سال‌ها از زمانی که یک انسان عادی واجد قدرت تفکر می‌گردد، سپری شده بود. اضافه کنید که مشهور بین مفسران و علمای علوم قرآنی<sup>۱۵</sup>، آنست که سوره‌ی محمد (ص) (قتال) مدنی است (نهمین سوره‌ی مدنی) که پس از سوره‌ی حدید نازل شده است<sup>۱۶</sup>، و نیز با توجه به این که بنا بر رأی مشهور مقصود از انشای امری، حصول آن پس از زمان انشا است.

از مجموع این مطالب - اگر تفسیر مورد نظر متکلمان را بپذیریم - چنین بر می‌آید که پیامبر اسلام (ص) سال‌ها پس از بعثت و حتی چند سال پس از هجرت یعنی تا سنین نزدیک به شصت سالگی معرفت به توحید نداشته است. زیرا در غیر این صورت امر به اکتساب معرفت - چنان که متکلمان در تفسیر این آیه‌ی شریفه می‌گویند - لغو و بیهوده می‌شده و گمان ندارم که این سخن را هیچ مسلمانی بپذیرد.

عجیب آن که، برخی از متکلمان علاوه بر آن که آیه‌ی شریفه را امر به اکتساب معرفت نسبت به توحید و دیگر اصول دین دانسته‌اند، ادعا کرده‌اند که مراد آیه نه فقط اکتساب معرفت، بلکه کسب معرفت یقین و جازم است و کسب این معرفت نه تنها بر پیامبر اسلام، بلکه بر آحاد مسلمین نیز واجب است و منشأ تعجب نیز واضح است که ما چگونه می‌توانیم امری را از عامه‌ی مردم بخواهیم - معرفت یقینی و جزمی - که فلاسفه نیز در مقابل آن اعتراف به دشوار بودن کرده‌اند و چنین ادعایی مخصوصاً از پیروان دین مبین اسلام - که شریعتی آسان و بر اساس گذشت و تسامح است - و شیعیان علی بن ابیطالب (ع) و ائمه‌ی بزرگوار شیعه (ع) که تکلیف ما لا یطاق را محال می‌دانند، بعید به نظر می‌رسد.

اگر بخواهیم از میان نظرات مفسران رأیی را برگزینیم، موارد ۵ و ۶ و ۷ به نظر مناسب‌تر است.

ج) اما محور اصلی استدلال دانشمندانی که این آیه‌ی شریفه را مورد استدلال قرار داده‌اند، یکی آن است که فعل امر - در این آیه‌ی شریفه - در معنی طلب ماده‌ی فعل - که در اینجا علم است - به کار رفته است و دیگر این که فعل امر دلالت

بر طلب جویی دارد. بنابراین آنچه که از آیه‌ی شریفه - به واسطه این که شامل فعل امر است - استفاده می‌شود وجوب طلب علم بر پیامبر (ص) - و با تمهید مقدماتی - بر دیگر مکلفان می‌باشد.

اکنون می‌خواهیم نشان دهیم که هر دو قسمت این استدلال برای مدعی کافی نیست. از باب مقدمه باید عرض کنم که دلالت صیغه‌ی امر بر طلب انشایی، نظریه‌ای مشهور است که پیروان فراوانی در میان علمای بلاغت و اصول دارد ولی در مقابل این نظریه‌ی مشهور، نظر محققان دیگری نیز وجود دارد. معنی صیغه‌ی امر را (بعث و اغراء مکلف)<sup>۱۷</sup> و یا (ابراز مکنونات درونی آمر برای مأمور)<sup>۱۸</sup>، و برخی نظریات دیگر دانسته‌اند. واضح است که برخی از این نظرات رقیب به گونه‌ای است، که اصولاً استدلال سنتی و رایج به آیه‌ی شریفه را ساقط می‌کند.

به عنوان مثال اگر از این نظریه‌ی دوم استفاده کنیم برای اینکه به مکتون درونی آمر - خداوند - در آیه‌ی شریفه پی ببریم، نیاز به بررسی قراین و شواهد داریم و دیدیم که متکلمان و دیگر دانشمندان که از این آیه برای اثبات مقاصد کلامی خود استفاده کرده‌اند؛ بدون فحص و تتبع از قرائن ممکن، دلالت بر امر بر مطلب و آن هم طلب وجویی را از حتمیات فرض کرده‌اند. باز در دلیل اول و دوم دیدیم که قرائنی، بر خلاف این ادعا وجود دارد که نشان می‌دهد، مکتون قلبی آمر، غیر از آن چیزی است که متکلمان بدو نسبت داده‌اند. اما به بیان تحلیلی می‌توان چنین گفت که: اگر بپذیریم - که مطابق نظریه‌ی مشهور - صیغه‌ی امر دلالت بر طلب انشایی دارد باید توجه کنیم که مأمور به، چه از افعال جوارح باشد مانند اضرب و اطعم؛ و چه از افعال قلوب باشد، باید مقدور مأمور بوده و در اختیار وی باشد تا بتواند در پی امر آمر، توسط مأمور، بهره‌ای از وجود بیابد. مانند اضرب که مأمور به - که در اینجا ضرب می‌باشد از افعال اختیاری ضارب یعنی مأمور است. بنابراین می‌تواند در پی امر آمر، در جهان خارج تحقق یابد. و یا نظیر (اصبر) که اگر صبر کردن را به معنی (کف و ضبط نفس) بگیریم، چنان که مشهور است با امر کردن به صبر، از مأمور می‌خواهیم که ضبط نفس را که مقدور وی است، تحقق بخشد.

حال اگر مأمور به، مقدور مأمور نباشد و در حیطة‌ی اختیار وی قرار نگیرد، تعلق امر بدان معقول نخواهد بود، بنابراین با توجه به این که مراد از علم - برای کسانی که از آیه‌ی شریفه بر وجوب تحصیل علم استدلال کرده‌اند - تصدیق جازم ثابت

است. ۱۹ و با توجه به این که علم حقیقی بسیط است و حصول آن بیرون از اختیار انسان است نمی تواند متعلق امر قرار گیرد، بلی می توان به مقدمات حصول علم امر کرد، نظیر این که به طلب علم امر شود: «اطلبوا العلم ولو بالصین»<sup>۲۰</sup> و یا این که به تعلّم علم<sup>۲۱</sup> امر گردد. زیرا طلب علم مقدور مأمور است. ولی خود علم بیرون از اختیار انسان است البته نه این که قابل حصول نباشد، بلکه مقصود آنست که آنچه که انسان می تواند بدان پردازد تعلّم علم و یا طلب علم و یا نظایر آن است. از این رو حصول پس از پرداختن به علم یا تعلّم بیرون از اختیار مأمور است، هر چند که غالباً حاصل می گردد. و این نظیر اراده ی انسان به افعال اختیاری است یعنی می توان به مقدماتی که اراده را در انسان حاصل می کند امر کرد، ولی به خود اراده نمی توان امر کرد، چون که اراده از امور تکوینی است و نه از امور تشریحی. و امور تکوینی بیرون از شمول اوامر تشریحی می باشد.

شاید به همین علت باشد که در روایاتی از معصومین - که اطمینان داریم که در مقام بیان وجوب تحصیل علم هستند - هیچ گاه فعل امر به خود (علم) تعلق نگرفته است بلکه یا از جملات اسمیه<sup>۲۲</sup> استفاده شده است و یا چنان که گفته شده، سخن از طلب علم، تعلّم علم، مدارس علم<sup>۲۳</sup> و... رفته است.

بنابر این هرگاه صیغه ی امری از ماده ی (علم) - صیغه ی امر ثلاثی مجرد - بکار گرفته شود، مراد و مقصود، طلب وجوبی نیست بلکه مراد اخبار، تنبیه، و نظایر آن است.

با توضیح فوق به راحتی حدود سی و یک آیه در قرآن - که در آن آیات از صیغه ی امر ثلاثی مجرد استفاده شده است - نظیر آیات زیر: واعلم إن الله عزیز حکیم. (بقره، ۲/۲۶۰) در داستان ابراهیم (ع) و پرندگان در مسأله ی احیای مردگان؛ و آیه ی: فإن لم يستجیوا لک فاعلم إنما یتبعون أهوائهم (قصص، ۵۰/۲۸) و دیگر آیات دانسته می شود که امر در معنای طلب بکار نرفته است.

### یادآوری

عدم دلالت آیه ی مورد بحث بر وجوب تحصیل علم و معارف اساسی دین، ربطی به این مطلب ندارد که در این گونه معارف، تحصیل علم لازم است یا نه؟ جواب مثبت

یا منفی به این سؤال اساسی باید پس از بررسی مجموع ادله‌ای که در نفی یا اثبات تحصیل علم در معارف اساسی دین اقامه می‌شود داده شود. هدف این مقاله فقط کوششی برای زدودن پیرایه‌هایی است که به نام تفسیر - هر چند از مجاری غیر رسمی - وارد تفسیر گشته است می‌باشد.

۱. در کتاب «النافع یوم الحشر فی شرح باب الحادی عشر».
۲. که بالاتر از حصول نظری معرفت است زیرا در حصول نظری معرفت ممکن است یقین بدست نیاید.
۳. متشابه القرآن و مختلفه.
۴. تلخیص المحصل/۵۵، به اهتمام عبداللّه نورانی، چاپ دانشگاه تهران.
۵. همان/۵۶.
۶. مصباح الهدایة/۵۶، تصحیح همائی.
۷. اسرار الحقیقه/۷۰، تصحیح محمد خواجوی.
۸. المیزان، کشاف، مجمع البیان، تفسیر الکبیر، یکی از آرای قرطبی، صافی، جوامع الجامع، تفسیر ابو السعود، ذیل آیه‌ی شریفه.
۹. المیزان، ذیل آیه‌ی شریفه.
۱۰. مجمع البیان، ذیل آیه‌ی شریفه.
۱۱. رأی دیگر قرطبی در تفسیر (الجامع لاحکام القرآن)، ذیل آیه‌ی شریفه.
۱۲. تفسیر ابن کثیر و یک رأی از آرای قرطبی در تفسیرش.
۱۳. رأی دیگر قرطبی، ذیل آیه‌ی شریفه.
۱۴. قرطبی و مجمع البیان.
۱۵. ر. ک: سیوطی، الاتقان فی علوم القرآن، ۱/۱۱، چاپ دارالفکر؛ زرکشی، البرهان، ۱/۲۵۱، چاپ دارالفکر.
۱۶. در مقابل شهرتی که قریب به اجماع است و سیاق آیات نیز آن را تأیید می‌کند، قول شاذ و نادری نیز وجود دارد که آن را مکی می‌داند.
۱۷. جعفر سبحانی، تهذیب الاصول، تقریر بحث‌های اصولی امام خمینی (ره)، ذیل بحث امر.
۱۸. محمد اسحاق فیاض، محاضرات فی الاصول الفقه، تقریر بحث‌های اصولی آیت الله خونی (ره).
۱۹. حدائق هنگامی که مخاطب آیه را پیامبر (ص) در نظر می‌گیریم.
۲۰. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ۱/۱۷۷.
۲۱. قال امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع): تعلموا العلم فان تعلمه حسنه ومدارسته تسبیح و...، بحار الانوار، جلد اول، باب علم.
۲۲. طلب العلم فریضه علی کل مسلم، بحار الانوار، ۱/۱۷۱.
۲۳. قال رسول الله (ص): تعلموا العلم فان تعلیمه لله حسنه، بحار الانوار، ۱/۱۷۲.